

جلسه ۲۳۹ - قرار دادن قلب در مسیر علم و

معرفت در هر قدم از حرکت به سمت خدا

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

و صَلَّى اللهُ عَلَى سَيِّدِنَا وَ نَبِيِّنَا أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ

وَ عَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَ اللَّعْنَةَ عَلَى أَعْدَائِهِمْ

أَجْمَعِينَ

و اَمَّا اللّٰوَاتِي فِي الْعِلْمِ: فَاسْأَلِ الْعُلَمَاءَ مَا جَهِلْتَ، وَ

إِيَّاكَ أَنْ تَسْأَلَهُمْ تَعْتَبًا وَ تَجْرِبَةً؛ وَ إِيَّاكَ أَنْ تَعْمَلَ بِرَأْيِكَ

شَيْئًا، وَ خُذْ بِالْأَحْتِيَاظِ فِي جَمِيعِ مَا تَجِدُ إِلَيْهِ سَبِيلًا؛

وَاهْرُبْ مِنَ الْفُتْيَا هَرَبَكَ مِنَ الْإِسْدِ، وَ لَا تَجْعَلَ رَقَبَتَكَ

لِلنَّاسِ جِسْرًا؛ أَنْجِهْ رَا كِه مَرْبُوطٌ بِه عِلْمٌ وَ مَعْرِفَةٌ

اِسْتِ يَكِي اَيْنِ اِسْتِ كِه: هَرْچِه رَا كِه نَمِي دَانِي سَوْالِ

كُنْ، بَا جَهْلِ حَرْكَتِ نَكْنِ. نَگو اِنْ شَاءَ اللهُ مَسْئَلَهْ اِي

نِيسْتِ. هَرْ قَدَمِي كِه بَرَمِي دَارِي اَنْ قَدَمْتِ بَايْدِ اَز

رُويِ عِلْمِ بَاشْدِ، وَ اَز رُويِ يَقِينِ بَاشْدِ. بَا اِنْ شَاءَ اللهُ

ان شاء الله کار درست نمی‌شود بلکه خرابکاری می‌شود.

و إِيَّاكَ أَنْ تَسْأَلَهُمْ تَعْتَبًا؛ وقتی که از علما سؤال

می‌کنی به قصد تحقیر و تذلیل آنها و اینکه آنها را به خفت بیندازی سؤال نکن، سؤال باید برای استفهام باشد، برای فهمیدن باشد، نه اینکه بخواهی آنها را امتحان کنی - البته مسئله امتحان فرق می‌کند که بعداً عرض می‌کنم - ولی اینکه بخواهی آنها را دست بیندازی، تحقیرشان کنی، و بینی که مثلاً این نظرش چیست بعد هم با نظر او به جدال برخیزی که اینها همه‌اش خلاف است.

و إِيَّاكَ أَنْ تَعْمَلَ بِرَأْيِكَ شَيْئًا؛ پرهیز از اینکه به رأی

خودت و به سلیقه خودت بدون اینکه بر یک اساس و بر یک پایهٔ رصین و متین و استوار باشد بخواهی عمل کنی. و در جمیع آنچه که می‌توانی طریق احتیاط در پیش بگیری احتیاط کن. - عجیب است، واقعاً مسائل عجیبی است - از فتوا و حکم بین مردم فرار کن آنچنان که شیر تو را تعقیب می‌کند. **هَرَبَكَ** یا **هَرَبَكَ مِنَ الْأَسَدِ** - این عبارتها عبارتهای

عجیبی است - حضرت نمی گویند فرار کن از فتوا دادن، فرار کن از رساله بیرون دادن، فرار کن از اینکه خود را در معرض مرجعیت و فتوا دریاوری، نه، همان طوری که شیر دنبالت کرده. این قضیه تفاوت می کند با فرار؛ یعنی وقتی شیر دنبال آدم می کند آدم از فرار شش تا پشتک هم می زند، آن طوری فرار کن! چون آن با دو تا جهش به آدم می رسد. اینها چه درک کردند که این طور مسائل را به این نحوه بیان می کنند و ما کجا هستیم، ما کجا هستیم؟! از فتوا پرهیز و فرار کن همان طوری که شیر به دنبالت گذاشته است.

و لَا تَجْعَلْ رَقَبَتَكَ لِلنَّاسِ جِسْرًا؛ گردنت را جسر

قرار نده، پل قرار نده که بیایند به واسطه تو بخواهند به مطلوب برسند. تو را وسیله قرار بدهند برای رسیدن به خواسته های خودشان.

این آخرین فقراتی است که در این حدیث شریف حضرت بیان می کنند و البته ملیء از مطالب که هر کدام جا دارد که جلساتی را به آن اختصاص بدهیم. واقعاً این حدیث «عنوان» همان طوری که بزرگان می فرمودند باید هر هفته انسان به این حدیث

بپردازد و نگاه کند. مرحوم آقا می فرمودند من در نجف که بودم این حدیث را نوشته بودم - من هم نوشته ایشان را دیده بودم - و این در جیب من بود و من هر هفته به این حدیث نگاه می کردم، می آمدم در کنار صحن علوی می نشستم و این حدیث در می آوردم و همین طور به آن نگاه می کردم، در فواصلی که مباحثه داشتند یک فرصتی نیم ساعتی. نتیجه اش چه می شود؟ نتیجه این می شود که آن روش انسان، فکر انسان، مرام و ممشای انسان به یک سمت دیگری برود. زندگیش، معاشش، حرکتش، علمش، درسش، کارش، مرامش، خودش را منطبق کند با این حدیث. و این خیلی عجیب است و خیلی فرق می کند که انسان یک مطلبی را بداند و اینکه یک مطلبی را هر روز به آن توجه کند. ما خیلی چیزها می دانیم، در حافظه ما خیلی مسائل حفظ است، در ذاکره ما، اما آیا آنها را هر روز در ذهن می آوریم و مرور می کنیم؟ با اینکه می دانیم.

یک وقتی مرحوم آقا در طهران بودند حتی اواخر عمرشان به من می گفتند: فلانی یک زمانی بود که ما

منبر می رفتیم صحبت می کردیم، برای مردم، برای رفقا، در مسجد برای عموم، الان دلم می خواهد بنشینم یکی برای من صحبت کند، یکی بیاید من را نصیحت کند. - این را اواخر عمرشان می فرمودند - و من بنشینم گوش بدهم و به آن مطالبی که می گوید توجه کنم. من درست کلام ایشان را درک نمی کردم، آخر چطور می شود انسان با این وضعیت با این موقعیت یک همچنین حرفی [بزند]. گاهی نهایتش حمل بر تواضع و از این چیزها می کردیم. الان من احساس می کنم ایشان راست می گفتند. خودم دلم می خواهد بنشینم به جای اینکه بیایم برای رفقا سرشان را درد بیاوریم، یکی بیاید از همین رفقا، از همین دوستان، از همین اهل علم، بیاید بنشیند - من جداً می گویم - وقتی من در مجالس می آیم می نشینم، چه در مجالس منزل و چه در جای دیگر مثل اینجا، رفقا صحبت می کنند می روم در همان فضایی که مرحوم آقا این مطلب را می فرمودند و می بینم چقدر استفاده می کنم، چقدر بهره می گیرم. می دانید چرا؟ چون مطلب مطلب این و آن نیست،

مطلبی است که از جای دیگر می‌آید. اگر مطلب خلاف و خطا باشد آن یک مطلب دیگری است، ولی اگر مطلب صحیح باشد و گاهی اوقات می‌گوییم عجب من چطور اصلاً از این معنا غافل بودم و الان که خطیب دارد این مطلب را بیان می‌کند می‌بینم یک مطلب جدیدی به ذهنم می‌آید و رویش تأمل می‌کنم، فکر می‌کنم و بعد وقتی که جلسه منقضی می‌شود پیگیری می‌کنم، یعنی ول نمی‌کنم، آن مطلبی که آمده می‌روم به دنبالش و حتی مطالب دیگری هم می‌آید.

اینها برای چیست؟ اینها برای این است که فیض خدا و علم خدا و رزق خدا انتها ندارد، انتها ندارد. مگر پیغمبر نمی‌فرمود: **رَبِّ زِدْنِي فَيْكًا تَحِيْرًا**.^۱ او که پیغمبر است، این تحیر برای چیست؟ این تحیر برای علم است؛ یعنی رسول خدا با اینکه مظهر اتم و اسم اعظم پروردگار است و بالاترین حقیقت نازله بعد از

^۱. فتوحات مکّیه، ج ۱، ص ۲۷۱ و ۲۷۲؛ وج ۲، ص ۵۴۵؛ فصوص الحکم، ص ۷۳؛ شرح الأسماء الحسنی، ملا هادی سبزواری، ص ۵۳۵؛ مرصاد العباد، ص ۳۲۶

مقام ذات است که همه اسماء منبعث از وجود آن اسم است و همه صفات و همه ظهورات در همه عوالم همه منبعث از اوست، ولی در این دستگاه خدا چه چیزی نهفته است و چه مسئله‌ای هست که رسول خدا عرضه می‌دارد به پروردگار ربّ زدنی فیک تحیرا؛ یعنی این قدر که من فهمیدم این تا این مقدار است، بعد از این کو؟ دوباره نازل می‌شود. دوباره عجیب، چه دستگاهی است که این را متوجه نبودند و الان حضرت متوجه هستند. اگر متوجه بودند که تحیر معنا ندارد؛ یعنی دائماً در حال تغییر، دائماً در حال انکشاف، دائماً در حال ظهور بعد از ظهور، تجلی بعد از تجلی، چرا؟ چون ذات پروردگار لایتناهی است. اگر خود رسول خدا که در مقام معلولیت، اول اسم اعظم اول تجلی است برسد به یک نقطه‌ای که بعد از آن دیگر جهل معنا نداشته باشد پس معلوم می‌شود خدا متناهی شد، خدا از آن اطلاق و از آن تناهی به مقام تقید و تشخص و تعین نزول پیدا کرد، درحالتی که ذات خدای متعال لایتناهی است و رسول خدا در مقام صفات لایتناهی

و اسما لایتناهی او حرکت و سیر می کند.

مرحوم آقا از قول مرحوم حدّاد رضوان الله علیهما می فرمودند که من در بعضی از موارد می بینم که من را حرکت دادند و سیر دادند در یک عوالمی - همین مراتب اسما و صفات است دیگر - تا می خواهم ببینم که در آن مرتبه چه هست و چه حقایقی نهفته است می بینم از آنجا رد شدم و رفتم در یک عوالم دیگر. یعنی فرصت برای برگشت به آن عالم را هم به من نمی دهند که من برگردم ببینم این پشت سر چه خبر بود و این عالمی که طی شد و این حقایقی که قبلا طی شد اینها چه خبر بود. خداوند قسمت کند ان شاء الله، از کرم خدا چه استبعادی دارد؟ از همانی که به آنها هم می داد، برای خدا هیچ فرقی نمی کند تمام عالم را بکند مثل مرحوم قاضی، اشکالی دارد؟ منعی هست؟ همه عالم را ولی خدا بکند، همه عالم را از آن مواهبی که به خاصان خودش چشانده به همه بچشانند. منتها شرطش این است که ما در مقام استغاثه و در مقام اتکا و التجاء صادق باشیم، اگر صادق باشیم خدای متعال بخیل

نیست، خدای متعال کریم است و برای او هیچ فرق نمی‌کند چه به یک نفر بدهد چه به تمام عالم بدهد. چرا؟ چون لا یتناهی است.

یک نفر از همین رفقا رفته بود در کربلا و در حرم حال خوشی پیدا کرده بود. برای ما می‌گفت که به امام حسین گفتم که می‌خواهم امام حسین فقط همه‌اش برای من باشی! گفتم بنده خدا امام حسین اگر تمام دنیا هم بیاید در آنجا باز برای همه هست. یعنی با تمام وجود برای تو است، با تمام وجود برای این است. نه اینکه از ارتباط با تو و نشستن با تو کم می‌شود برای بقیه. آن یک دریایی است که هر کسی بیاید در آن اقیانوس غرق است و هیچ سر سوزنی از او نه کم می‌شود و نه زیاد می‌شود. پس چرا تو می‌خواهی بُخل کنی و بقیه را از این... انسان نباید این‌طور باشد، انسان باید از همان سعه اطلاق مقام پروردگار در وجود خودش این احساس تأمین و احساس شمول را همیشه داشته باشد.

واقعاً این عبارات عبارات عجیبی است، عبارتی که حضرت می‌فرمایند این است که **فَأَسْأَلِ الْعُلَمَاءَ مَا**

جَهْلَتَ هر چیزی را که نمی‌دانی سؤال کن، اما از که باید سؤال کنی؟ از اهلش. این مطلبی است که اصل و اساس حرکت انسان است و این مطلب هیچ‌گاه نباید مغفول‌عنه باشد. در حرکت به سوی پروردگار و سیر به سوی پروردگار آن نکته‌ی اساسی این است که انسان در هر قدم علم و معرفت او اضافه بشود، و هیچ‌گاه دریچه‌ی قلب خود را و نفس خود را به روی دانستن نبندد که خطر از همین نقطه شروع می‌شود. اگر یک وقتی ما به اینجا رسیدیم که وقتی یک قضیه‌ای می‌خواهد برای ما روشن بشود ما نسبت به او پرده بیندازیم یا جلوی ما را بگیرند و بگویند نیازی نیست این مطالب را بدانی، یا خود ما تفاوتی نکند که آیا این مسئله را بدانیم یا ندانیم آن نقطه نقطه توقف یا به عبارت دیگر نقطه سقوط است.

حرکت انسان به سوی پروردگار حرکت علمی است و حرکت معرفتی است، نه حرکت کمّی. ما در این دنیا با جسم خودمان به سوی پروردگار که حرکت نمی‌کنیم. یکی شصت کیلو وزنش است، یکی نود کیلو، یکی هشتاد کیلو، یکی هفتاد کیلو،

اینکه برای بدن ظاهر است. آنچه که در ما موجب تغییر و تحول است و ما را به سمت مقام قرب حرکت می‌دهد معرفت و علم است. هیچ قضیه دیگری در ما تحقق پیدا نمی‌کند و هیچ مسئله‌ای در ما تغییر و تبدیل نمی‌شود. فقط و فقط علم و معرفت هی در حال زیاد شدن است و به واسطه آن علم و معرفت انسان به سمت تجرد نفس و به سوی توحید حرکت می‌کند. در هر جا در آن نقطه این مسئله متوقف شد در همان جا هم این حرکت متوقف است. پس بنابراین این مکتب‌هایی که می‌گویند: آقا بیا اینجا به بقیه‌اش کار نداشته باش! آقا بیا اینجا چه کار داری چه قضیه‌ای اتفاق می‌افتد! آقا بیا اینجا چشمت را ببند و گوشت را کر و زبانت را لال بگردان! اینها همه کفر است، اینها همه شیطان است، اینها همه کلک‌ها و شبکه‌های دام افراد است که می‌چشان باز نشود، به خاطر اینکه فسادشان رو نشود. آقا چرا اینجور شد؟ نباید حرف بزنیم! آقا چرا آن قضیه آن‌طور است؟ صدایت نباید دربیاید! آقا در این قضیه چه اتفاقی افتاده؟ این کار خلاف شرع است،

به تو چه ارتباطی دارد! آقا این مسئله چرا این طور است؟ تو حرف نزن! بعدا می فهمی، بعدا درک می کنی! می گوید بعدا چیه؟ همین الان. چرا بعدا؟ خب بعدا هم مثل الان. حالا فرض کنیم بعدا یک سال دیگر، حالا گیرم که یک سال اتفاق افتاد، یک سال دیگر شد می گویند یک سال بعد، یک سال دیگر شد پنج سال دیگر. بالاخره کی باید این قضیه را بفهمیم؟ کی باید این مطلب را بفهمیم؟

تمام این مکتبها همه همین است؛ یعنی اول حرفی که در آنجا هست این است که صدایت درنیاید. منطق چیست؟ منطق منطق ابوبکر، حرف نباید بزنی، صدا نباید بکنی، هرچه هست همین است، حرف بخواهی بزنی با مسائل و مطالب دیگر برخورد خواهی کرد. این منطق منطق امیرالمؤمنین نیست، این منطق منطق امام صادق نیست، در منطق امام صادق همه باید بیایند، شیعه باید بیاید مطالبش را پرسد، سنی باید بیاید پرسد، منکر خدا و ملحدین باید بیایند سوالاتشان را بکنند. در مسجد به روی همه باز است، یهود باید بیایند. یهود می آمدند

در مسجد مدینه امیرالمؤمنین می آمدند نمی گفتند تو
یهودی هستی بلندشو برو بیرون، نه در خود مسجد
مدینه امیرالمؤمنین با یهود صحبت می کرد و
می گفت: السّلام علیک یا أخوا الیهود^۱ ای برادر
یهودی. چرا؟ به خاطر اینکه او گناهی نکرده.
تابه حال یهودی بوده، حق به او نرسیده، مطلب به او
نرسیده. چرا امیرالمؤمنین با او بد برخورد کند؟ چرا
به او پرخاش کند؟ چرا به واسطه جهل بلا اختیار او،
نه در مقام عناد، جهل بلا اختیار او حضرت بیایند او
را محاکمه کنند؟ او تقصیر ندارد بسم الله حالا آمد.
مسئله این است.

خیلی این قضیه قضیه مهمی است، ان شاء الله اگر
توفیق پیدا کردیم راجع به این مسائل یک قدری
توضیح بدهیم تا آنجایی که مقتضای حال و مقام
اجازه می دهد آن موقع خواهید فهمید که اصلاً مکتب
یک مکتب دیگری است. مکتب تشیع یک مکتب
دیگر است. مکتب امام صادق یک مکتب دیگر

^۱ الإختصاص، ص ۱۶۳؛ الأملی، شیخ طوسی، ص ۵۲۳، الخصال، ج ۲، ص ۳۶۴.

است. اصلا غير از آنچه كه اين طرف آن طرف
مسائلي مطرح است. اينها چه بودند، در چه افقي
حركت مي كردند، مرامشان چه بود، حضرت دارد به
او سلام مي كند مي گويد اي برادر يهودي. اصلا
عجيب است.

آيا اين فقط اختصاص به آن زمان دارد يا الان هم
همين است؟ الان هم يهود، نصاري، اهل كتاب، ساير
افراد نه اينكه حالا يهود، اصلا منكر خدا، چه گناهي
كرده، اينهايي كه مستضعف [فكري] هستند اينهايي
كه در افكار خودشان در عقايد خودشان به راه
ديگري رفتند، اينها چرا بايد دور باشند؟ چرا بايد
بعيد باشند؟ چرا نبايد انسان با آنها ارتباط داشته باشد
و آنها را آشنا كند؟ با روشش با مرام خودش بيايد
آنها را آشنا كند، اينها تغيير پيدا مي كند، اينها هم
فطرت دارند، اينها هم عقل دارند، اينها هم درك
مي كند، اينها بدی را درك مي كند، خوبی را درك
مي كند، وجدان آنها فطرت آنها كه ودیعه الهی در
ميان آنهاست زنده است و از بين نرفته است.

خود بنده در موارد عدیده‌ای اتفاق افتاده، كه با

همین غیر از اهل مسلمان‌ها از اهل کتاب، بودم و
برخوردی داشتم، از برخورد من آن مسیحی یا آن
یهودی متحول شد. چرا؟ چون من نیامدم مانند
قشریون که آنها یک حجابی قرار می‌دهند و با یک
وضعیتی و با یک کیفیتی می‌آیند و برخورد می‌کنند
و همان برخورد موجب ابعاد آنها و دور کردن آنها از
حق و حقیقت است، نیامدم این کار را بکنم. من
روشی را در پیش گرفتم، من با بزرگان و با اولیای
الهی در سفر، در حضر بودم و حرکات آنها را
می‌دیدم و سخن آنها را می‌دیدم و برخورد آنها را با
افراد مختلف و با اشخاص مختلف مشاهده
می‌کردم. همان برخوردی که برای آنها همیشه ایجاد
خاطره می‌کرد و آنها در همان حال و هوا حرکت
می‌کردند و زندگی می‌کردند. این مسئله مسئله‌ای
است که ما از روش و مرام اولیاء و ائمه این مطالب
را به دست آوردیم نه اینکه همین طوری یک مسائلی
باشد و یک تخیل و یک رأی و یک سلیقه، نه، مبانی
ما اقتضای یک همچین مطلبی را می‌کند.

انسان باید به دنبال معرفت باشد، آن معرفت را

باید به دست بیاورد آن معرفت را باید کسب کند، و به واسطه آن معرفت زیادی انسان حرکت کند و از خدا بخواهد که هر روز توفیق خودش را نسبت به مسائل و نسبت به مطالب در وجود او بیشتر کند. خیلی از افراد بودند و هستند که اینها از نقطه نظر علوم ظاهری بی بهره نیستند، ولی وقتی که انسان نگاه می‌کند می‌بیند که دستشان خالی است، آن فهم را ندارند، آن درک را ندارند، و این همان چیزی است که امام علیه السلام می‌فرماید باید به آن بررسی.

خیلی وقت پیش - حدود ۳۰-۳۵ سال پیش - که ما در قم بودیم یکی از آقایان مشهد که یک نسبت سببی هم با ما داشتند مرحوم آقای رضوی - خدا رحمت کند - از علمای مشهد و از اخیار و صلحا بود، مرد با صفایی بود، خیلی به مرحوم آقا هم ارادت داشت و واقعا ایشان را دوست داشت. ایشان آمده بود در قم همان منزلی که ما بودیم ایشان هم در همان منزل تشریف داشتند. یک روز ما در بیرونی بودیم و داشتیم با هم صحبت می‌کردیم که یکی از آقایان و علمای معروف قم آمد برای دیدن ایشان - البته آن

شخص الان فوت کرده و بسیار شخص معروفی بود
و مستشکل درس‌های مرحوم آقای بروجردی بود،
عناوین زیاد داشت - بعد وقتی که صحبت می‌کرد
حکایتی را نقل کرد. قضیه این بود که می‌گفت در
فلان قضیه و فتنه‌ای که در قم اتفاق افتاده بود - در
همان زمان گذشته، خیلی مسائل پیچیده شده بود
قضایا به هم ریخته بود، امنیت چه شده بود، مردم در
نگرانی بودند، به خصوص اهل علم در نگرانی بودند
- می‌گفت که فلان کس - حالا بنده اسم نمی‌برم -
می‌خواست مشرف بشود برای مشهد، که خود آن آقا
هم یکی از افراد و اعظام این بلده طیبه بود، سفارش
کرد که وقتی شما مشرف می‌شوید به خدمت علی
ابن موسی الرضا آنجا شفاعت کنید و بگویید که این
خواهر شما در اینجا نمی‌تواند از عهده حل این
بحران بربیاید!! و شما ایشان را کمک کنید! بالاخره
شما امام هستید و کمک کنید این حضرت بی‌بی
فاطمه معصومه سلام الله علیها ایشان مخدره هستند،
عفیفه هستند! - حالا به عبارت ما زورشان نمی‌رسد،
این را من شوخی نمی‌کنم ها - و شما کمک کنید که

از این بحران و از این مسئله بگذریم. حالا خود این بنده خدا هم به عنوان تأیید داشت این قضیه را می‌گفت. بله این مخدره را تنها نگذارید! ایشان دست تنها هستند! با همین عبارت می‌گفت‌ها.

ما همین طوری بیر بیر - به این عمامه ماشاءالله نمی‌دانم چقدر بود؟! محاسنش که الحمدلله خوب بود و یک قدری از بنده بیشتر بود، عمامه‌اش هم تقریباً چند برابر ما بود! - ما همین‌طور به این نگاه می‌کردیم. البته این مرحوم آقای رضوی - خدا رحمتش کند - ایشان می‌خندید و سری تکان می‌داد. ما هم هیچی نگفتیم. بعد وقتی که این رفت رو کردم به آقای رضوی گفتم: آقا این چه کسی بود بلند شده بود آمده بود؟! ماشاءالله این منبع معرفت و ولایت و شناخت و عرفان و حقیقت... ایشان بعد معرفی کرد که ایشان اول مستشکل درس آقای بروجردی بود و بعد چه بود و چه بود. گفتم عجب عجب! سنش هم زیاد بود. گفتم این شصت سال، این درکش، فهمش، درسش، تدریش - مؤسسات تحقیقاتی هم داشت - این نهایت به اینجا رسیده که

دارد می گوید حضرت معصومه زورش نمی رسد! به
امام رضا بگویید بیاید کمکش بکند این مسائل،
بحران، این قضایا از بین برود! بعد ایشان گفت اینها
همین هستند.

حالا من اینها را به شما عرض می کنم شما تبسم
می کنید و برایتان خیلی عجیب است. ولی هیچ
عُجیبی ندارد. چرا؟ چون تمام این مطالب بدون
تربیت در سینه هی انباشته شده است، بدون اینکه
یک نفر دست را بگیرد فقط در سینه مثل ضبط صوت
که شما مطالب را هی در نوار ضبط کنید، درک
ندارد، شعور ندارد، نمی فهمد، فهم ندارد. لذا به
اینجا می رسد که حضرت معصومه یک خانم ...
خب عزیز من! این روایاتی که مربوط به حضرت
معصومه است، جلالت آن حضرت و تعابیر عجیبی
که راجع به شفاعت حضرت معصومه است که همه
افراد مورد شفاعت قرار می گیرند این برای کیست؟
به خاطر اینکه یک سعه وجودی این بی بی مطهره
دارد که تمام عالمیان را می تواند در تحت شفاعت
خودش قرار بدهد. چه کسی اینها را می فهمد؟ این

مطالب را چه کسی می‌فهمد؟ این مطالب را یک ولی
خدا می‌فهمد که می‌گوید اگر از آن طرف آن طرف
کره زمین برای زیارت حضرت معصومه انسان بیاید
ضرر نمی‌کند. آن وقت شما ببینید یک همچنین
مسائلی [مطرح می‌شود.] این برای چیست؟ این به
خاطر اینکه آن معرفت نیست، یک سری مطالبی
روی همدیگر انباشته شده، مطالعه بوده، مباحثه
بوده، کتاب بوده، اما چه درکی در اینجا بوده؟ چه
تعمیقی در اینجا انجام گرفته؟

الان یاد یک داستان دیگر افتادم دیدم بد نیست
این را هم بگویم. در اواخر حیات مرحوم آقا در
همان مشهد یک شب به اتفاق ایشان ما رفتیم یک
مجلس روضه شب بیست و هشتم صفر بود. یکی از
آقایان مشهد که او هم الان فوت کرده و به رحمت
خدا رفته، بعضی از آقایان دیگر هم بودند، مرحوم
آقای مهدوی دامغانی هم در آن مجلس بود و دو سه
تا از آقایان دیگر هم بودند و ما هم نشستیم. بعد یک
هیئت سینه‌زنی آمد برای یکی از اطراف مشهد بود و
به یک شکل خاصی هم عزاداری می‌کردند. آن آقای

صاحب مجلس هم در کنار در ایستاده بود و مرتب
یا الله یا الله می کرد و حال توسلی داشت. بعد آن
هیئت عزاداریشان را کردند و خود همین (صاحب
مجلس) ایشان رفت منبر و صحبت کرد، در وسط
منبر داستانی نقل کرد. داستان این بود که یکی از
علمای اصفهان - در زمان مرحوم صدر اصفهانی که
آن موقع ایشان در [اصفهان] بوده - یک طلبه سیدی
بوده که به واسطه بعضی از برخوردها مفتون یک
دختری می شود. طلبه جوانی بوده و ظاهراً هم چیزی
در بساط نداشته.

وقتی مادرش مطلع می شود خیلی ناراحت
می شود می گوید این دختر فلان تاجر اصفهان است،
این چه وضعیه این طور شده. مدتی از این قضیه
می گذرد و این اصلاً وضع و حالش تغییر می کند و
بیمار می شود. یک نفر ایشان را هدایت می کند به
صدر اصفهانی که در آن موقع حاکم اصفهان بود و
خیلی هم مرد متمولی بوده، البته کارهای خیر
می کرده - این مدرسه صدری که در اصفهان است
ایشان آن را ساخته است - یک شخصی به ایشان

راهنمایی می کند که این مطلب را اگر بروی به فلان کس بگویی شاید بتواند این مسئله را حل بکند. این هم می آید و صبح می رود در آن عمارت، ولی خجالت می کشد. حالا چطور برود پیش او و بیاید چه بگوید. بگوید ما یک همچین مشکلی پیدا کردیم. بیاید چه کار بکند، می گوید طلبه بابا برو پی کارت، من بیایم چه کار بکنم. یک مدتی می ایستد و برمی گردد. مادرش می گوید چه کار کردی؟ می گوید رفتم هرچه ایستادم خسته شدم خجالت کشیدم نرفتم. دوباره فردا می رود و آنجا می ایستد و باز نمی تواند خودش را راضی کند به اینکه بیاید و این مطلب را با او در میان بگذارد مراجعت می کند. روز سوم یک مرتبه یک فراشی می آید و به او می گوید که شما را می خواهند. می رود در آنجا و می گوید من از آنجا سه روز است دارم تو را تماشا می کنم می آیی و می روی برمی گردی. داستان چیست؟ او خجالت می کشد و می گوید بگو، بالاخره داستان را می گوید، می گوید بسیار خب فردا بیا اینجا و به اتفاق ببینیم چه می کنیم.

آن طلبه فردا می‌آید و با صدر با هم سوار می‌شوند می‌روند در همان منزل فلان تاجر. وقتی که در می‌زنند صبح زود یک دفعه آن تاجر می‌آید بیرون می‌بیند اِ صدر اصفهانی آمده. دستپاچه می‌شود: بفرمایید بفرمایید. خلاصه می‌روند در آنجا می‌نشینند. بعد از طی مقدمات، صدر رو می‌کند به آن تاجر و می‌گوید اگر رسول خدا بیاید و دختر تو را برای فرزند خودش خواستگاری کند تو چه می‌کنی؟ می‌گوید زهی سعادت اینکه رسول خدا بخواهد، این حرف‌ها چیست. آن می‌گوید بسیار خب، این طلبه سید این فرزند رسول خداست و ما داماد را آوردیم، آنچه که مربوط به ماست این است که وسایل زندگی و امورش را آماده کنیم، آنچه که مربوط به توست این است که دخترت را به ازدواج او دریاوری. او می‌گوید بسیار خب. خلاصه همانجا عقد خوانده می‌شود و او هم یک زمینی می‌دهد و یک مالی می‌دهد و فراشی می‌دهد و منزلی می‌دهد. وضعیت آن بنده خدا سید اولاد پیغمبر، نانش دیگر در روغن و... - خدا ان شاءالله از این

شانس‌ها به بقیه هم بدهد که گاهی اتفاق می‌افتد. تا حالا که قسمت نشده تا از این به بعد خدا بزرگ است که یکی مثل صدر اصفهانی پیدا بشود و اولاد پیغمبر را به یک نوایی برساند (مزاح) - بعدا این طلبه هم از علمای اصفهان می‌شود.

این مطلب را من فراموش کردم. این طلبه وقتی که از علما شده بود در یک سفری که رفته بود برای عتبات، به نجف که رسیده بود قبل از اینکه برود برای زیارت امیرالمؤمنین، اول رفته بود در وادی السلام یا در خود صحن (نمی‌دانم شبیه از من است، چون صدر اصفهانی را در نجف دفن کرده بودند^۱) برای زیارت قبر صدر اصفهانی بعد رفته بود برای زیارت امیرالمؤمنین. وقتی که به او اعتراض می‌شود این داستان را نقل می‌کند و می‌گوید حالا با این وجود آیا من نباید اول به زیارت صدر بروم؟! بعد او تأیید می‌کند که بله باید بروی. تا این حرف را این آقای منبری می‌زند یک دفعه ما به هم (مرحوم

^۱ محل دفن ایشان در مدرسه علمیه صدر اعظم نجف اشرف که خودش بانی آن بوده است می‌باشد.

آقا) نگاه کردیم. یکی از آن آقایانی که در آنجا بود در همان پای مجلس یک دفعه بلند صدا زد: نخیر، اصل مُثَبِّتِ می‌فرمایید. - دوستان و رفقای [اهل علم] این [قاعدۀ اصولی] را می‌دانند که چیست - حالا یک کاری او کرده دلیل نیست برای این کار. بعد آن دیگر هیچ حرف نزد. یعنی معلوم می‌شود همین آقای منبری که دارد این مطلب را نقل می‌کند، همان عالمی که در آنجا به یک نوایی رسیده، همان شخصی که در آنجا ... همه آنها همین است معرفتشان! می‌گویند وقتی رفتی نجف درست است اول باید بروی سر قبر همان صدر بعد بروی به زیارت امیرالمؤمنین! این است قضیه؟ وقتی که آمدیم بیرون مرحوم آقا گفتند این حرف‌ها چیست که بالای منبر می‌زنند. تمام دنیا زیر ولایت امیرالمؤمنین دارند انجام می‌دهد، آن توفیقی که صدر پیدا کرده آن از ولایت او به امیرالمؤمنین بوده، و چقدر ما نسبت به این مسئله درکمان ضعیف است. خب ببینید، این همین قضیه است یعنی همین قضیه‌ای که قبلاً نقل کردم همه اینها در یک ردیف

است. لذا می‌بینیم که مطالب یکی است، مسئله یکی است. آن مطلبی را که من خدمت رفقا عرض کردم^۱ که آن شخص با مرحوم آقا صحبت می‌کرد و می‌گفت که نه، نباید این منازلی که در آنجا وقف است تخریب بشود و باعث توسعه حرم امام رضا بشود، آن باید سر جایش باشد نباید این توسعه باشد... مرحوم آقا می‌فرمودند این حرم حرم برای همه است، همه باید بیایند. این [شخص] درک نمی‌کرد و مطلب را نمی‌فهمید. من بعداً به آقا عرض کردم که آقا اینها اصلاً این حرف‌ها را نمی‌فهمند. ایشان فرمودند بله آقا، اینها اصلاً نمی‌فهمند، اصلاً امام رضا را نمی‌فهمند، اصلاً ولایت را نمی‌فهمند اصلاً نمی‌فهمند.

زیارت امام رضا که مستحب است را با یک استحباب عادی هم تفاوتی نمی‌گذارند، این مستحب است آن هم مستحب است! اما اینکه این معرفت چگونه حاصل می‌شود، اصلاً در این وادی نبودند، اصلاً در این مسئله اینها حرکت نکردند. اینها

^۱ درس خارج فقه، جلسه ۸۰

همه برای چیست؟ اینها همه برای جهل است، اینکه انسان بخواهد به یک مطلب و مطلوبی برسد باید این جهل را از بین ببرد، به واسطه برخورد با آن افرادی که آنها حال و هوای شان فرق می‌کند، مسائل شان فرق می‌کند و در تحت یک فضای دیگری هستند.

ان شاء الله امیدواریم که خداوند متعال توفیق بدهد که ما بتوانیم آن علمی که مقصود و منظور امام علیه السلام است آن علم را به دست بیاوریم و آن فهم را به دست بیاوریم و گرنه این مطالب و این کتاب‌ها و اینها را همه خواندند، همه اینها را یاد گرفتند. واقعا من گاهی از اوقات یک مطالبی را می‌شنیدم مثلا فلان عالم خب عالم است، مرد بزرگی است، ولی صحبت‌هایی که می‌کند و مطالبی که [مطرح] می‌کند چرا این جور است؟ چرا اینطوری است؟ چرا توقع ما بیش از این مطالب است؟ بعد می‌گوییم بالاخره این دیگر یک راه دیگری می‌خواهد، یک روش دیگری می‌خواهد که آن در همه جا پیدا نمی‌شود.

ان شاء الله خدای متعال توفیق بدهد که همه ما در

صراط اهل بیت و صراط اولیای خودش ما را بیش از

پیش موفق بدارد.

اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ